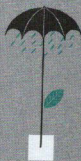




۵ نمایشنامه‌ی ۲ شخصیتی  
برای دوبازیگر مرد

از مارک آدائل، مارک کریسلر، دیوید  
اوبورن، ترزا رپیک، دیوید آرونسون  
ترجمه‌ی فریدالدین سلیمانی



## | فهرست |

پيشگفتار	۱۱
بذار بينيم فردا چي مي شه / مارک کريسلر	۱۵
قرارداد / ترزاربک	۲۳
مذاکره / بيلي آرونسون	۳۷
مي دوني ديگه از کي بدم مي آد؟ / مارک اُدانيل	۴۳
نتيجه غير منتظره / ديويد اوبرن	۴۹

(مستیگوی شگفت‌انگیز پشت میزی نشسته است. ایوان وارد می‌شود.)

ایوان: سلام؟ شما مستیگوی شگفت‌انگیز هستید؟ استاد اعظم و عالم آینده؟

مستیگوی شگفت‌انگیز: که چی؟

ایوان: اوخ. خب. اسم من ایوانه و...

(مستیگو شیشکی در می‌کند.)

و من...

مستیگوی شگفت‌انگیز: چی؟ بنال.

ایوان: شما مستیگوی شگفت‌انگیز هستید؟ پیشگوی بزرگ؟

مستیگوی شگفت‌انگیز: اسمم همینه، گند نزن توش.

ایوان: من می‌رم.

مستیگوی شگفت‌انگیز: جلوی پاتو بپا. آدما معمولا دم در

می‌خورن زمین.

ایوان: معلومه که تو رو اشتباه گرفتم.

مستیگوی شگفت‌انگیز: نه نه. شرط می‌بندی؟

ایوان: باشه. اگه راس می‌گی بگو الان چی می‌خوام بگم؟

مستیگوی شگفت‌انگیز: مفتکی کار نمی‌کنم.

ایوان: باشه، من پول دارم.  
میسستیکوی شگفت‌انگیز: هووورا. هیشکی از لاف زنا خوشش  
نمی‌آد.

ایوان: نه، منظورم . . . گوش کن: گمونم راهو اشتباهی رفتیم.  
بین، من دارم ازدواج می‌کنم . . .  
میسستیکوی شگفت‌انگیز: نههههههه!

ایوان: خب . . . دارم می‌کنم. یا می‌خوام بکنم. بهش پیشنهاد دادم  
. . . خب، دوشش دارم؛ اما می‌ترسم.

میسستیکوی شگفت‌انگیز: (آهنگین) تو از یه دختر می‌ترسییی.  
ایوان: از دختره نه. از این می‌ترسم که این کار درست نباشه،  
خوب پیش نره. فکر اینکه نکنه دارم اشتباه می‌کنم، ولم  
نمی‌کنه. و به من گفتن تو این چیزا رو می‌تونن پیشگویی  
کنی.

میسستیکوی شگفت‌انگیز: آره.

ایوان: خیلی خب. اگه من باهاش ازدواج کنم چی می‌شه؟ بهت  
پول می‌دم.

میسستیکوی شگفت‌انگیز: پوووه. من پول مسخره تو رو واسه این  
مسخره‌بازی نمی‌خوام. جواب سؤالت هزار برابر اینا می‌ارزه.  
ایوان: من باید بدونم اگه ازدواج کنم چی می‌شه. دارم تصمیم  
درستی می‌گیرم یا نه. قیمتش مهم نیست.

میستیکوی شگفت‌انگیز: عمر.

ایوان: منظورت چیه؟

میستیکوی شگفت‌انگیز: عمر! عمر! به خیالت چطوری این شکل

و شمایلو به هم زدم، وقتی فقط پنج سال و نه ماهمه؟

ایوان: تو یه بچه‌ای؟

میستیکوی شگفت‌انگیز: اهوووووم. و نمی‌خوام خودمو پیرتر

کنم تا به تو یه سری مزخرفات خاله‌زنکی درباره ازدواج و

اینا بگم. خلاصه اگه می‌خوای چیزی بدونی باید بی خیال

عمرت بشی.

ایوان: باشه باشه. قبوله. فقط یه کم. بگو. یه سال خوبه؟

میستیکوی شگفت‌انگیز: باشه. باشه. یه لحظه صبر کن.

ایوان: (از درد به خود می‌پیچد). اوه. می‌تونم حسش کنم.

میستیکوی شگفت‌انگیز: هیششششششش، حالا! مغز متفکر

جادویی بیا. اونجایی، مغز متفکر جادویی؟ اگه این

کله‌خر با یه دختره احمق ازدواج کنه چی می‌شه؟ چی تو

چنته داری؟ آه هاه. باشه. مغز متفکر جادویی می‌گه تو یه

جشن باحال و شاد و از این حرفا می‌گیری. یه کیکم هست.

ایوان: همین؟

میستیکوی شگفت‌انگیز: نه. می‌گه جفتون شغل‌های

خسته‌کننده‌ای دارین و کارای سنگینی می‌کنین...